



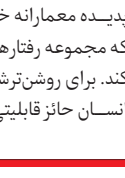
بهرام هوشیاربوسفتی

فضا در مفهوم جامع خود شامل فضای ساخته‌شده، فضای ادراک‌شده و فضای بازنمایی شده‌است. برخی از متخصصان به تفکیک میان این ایجاد از فضا تأکید دارند، اما ساحات یا ابعاد مختلف فضا با هم و با انسان پیوندی عمیق دارند به این معنا که در مراحل درک، تولید و بازنمایی فضا، ذهن انسان نقش فعالانه‌ای بازی می‌کند؛ وجود یا نبود فضایی که صرفاً امتداد اجسام بوده، از ادراک‌کننده کاملاً مجزا باشد اصولاً مسئله مهمی نیست، چراکه تمامی موارد مواجهه با فضا در عمل وزنی از ذهنیت را دارد و این ذهنیت خود تحت‌تأثیر عوامل فرهنگی بوده و در میان افراد یک فرهنگ غالباً مشترک است (این معنا که ذهنیت افراد در بستر جامعه شکل گرفته است). اشتراکات میان افراد، کنش اجتماعی را ممکن کرده است، این اشتراکات مبنای ادراک یک فرهنگ یا خرده‌فرهنگ از فصاحت، منشا اشتراکات افراد، فرهنگ یا فضای زیست مشترک آنهاست. طراحی، هم جنبه‌های معلوم و هم مبهم موقعیت جاری را مورد شناسایی و بررسی قرار می‌دهد تا پارامترهای پنهان و مسیره‌ای باز جایگزین را که ممکن است به هدف منجر شوند کشف کند. در این چرخه بازتولید معنایی، امر «مذاقه معمار» شرط لازم و کافی در توسعه احتمال خلق پدیده است که ضامن تحقق مفهومی است که از آن به «طرح» تعبیر می‌شود. معانی جامع‌تر باید ابیهامات را از بین برده و امکان ساخت موضوع طراحی‌ای را ایجاد کند که تمامی اجزا و روابط آن قبل از تحقق کنترل شده باشند. کنش «تعالی‌جویانه» در این راستا برمنای تکرار و نه با تغییر یک طرح ثابت، بلکه از طریق بازنمودهایی بی‌دری تحققی می‌پذیرد.

نقش ذهنیت جامعه در ادراک فضا نقشی فعال است، به‌نحوی‌که معنای عمومی فضا و حتی استفاده و رفتار در فضا به‌شدت تحت‌تأثیر این ذهنیت قرار دارد. توجه به مفاهیم اجتماعی و فرهنگی فضا همواره نقش معمار و متخصصان تولیدکننده فضا را به چالش می‌کشد. سؤال اینجاست که اگر فضا مفهومی فرهنگی- اجتماعی است که بر اساس مؤلفه‌هایی همچون اقتصاد و سیاست تغییر می‌کند، پس معماران تولیدکننده محیط چه نقشی دارد؟ نقش معمار و معماری در ساخت، ادراک و بازنمایی فضا صرفاً بخشی از تمامی عوامل تأثیرگذاری است که با توجه به چستی یک طرح می‌تواند کمتر یا بیشتر باشد. اگر بپذیریم که طرح و ایده حاوی ارزش‌های ضروری معماری است و همچنین در ارائه طرح مشخصات اثر منتقل‌شده، تنها بهترین‌ها به بیان هدف مربوطه می‌پردازند؛ زبان طراحی با نمایش نتیجه نهایی، نهایتاً منجر به راهکارهایی می‌شود که چه‌ها هرگز پیش‌تر رصد نشده باشند و به‌عبارتی دیگر طرح را به گزینه‌های جایگزین در طرح رهنمون می‌شوند.

جرج لیکاف (George Lockley) زبان‌شناس شناختی آمریکایی و استاد زبان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا. از سال ۱۹۷۲، بیشتر شهرتش به دلیل نظریه استعاره ادراکی (استعاره مفهومی) است؛ نظریه‌ای که در آن استعاره به‌عنوان محور تفکر انسانی، رفتار سیاسی و جامعه باز شناخته می‌شود. نظریه «ذهن منجسم» وی که درباره آن در رابطه با ریاضیات کتاب‌هایی نوشته است، نیز مشهور است. مقصد نگارنده با توجه به محدودیت این نوشتار، بیشتر معטوف به حوزه‌ای نو و کلیدواژه‌های متبادر از آن با بهره‌گیری از نظریه‌های است است که ادعا دارد، نظام ادراکی انسان، به خود حائز مشخصاتی استعاری بوده، این درک استعاری است که در اصل مکان ناخودآگاه ادراکی را در زندگی روزمره به دست دارد. آنچه‌ان که به آن اشاره شد، جرج لیکاف و مارک جانسون در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم»- به‌نوعی طلایه‌داران ترویج نظریه‌ای در عرصه نقد شدند که به کارکردها و ماهیت استعاره به لحاظ مفهومی می‌پردازد. واقعیت این است که به نظر می‌رسد در عرصه معماری با توجه به ظرفیت‌های پدیدار آن در ارائه فضاهای عینی، بررسی استعاره [متافورا] و کارکردهای فضایی ادراکی آن، چندان مورد توجه قرار نگرفته است. اگر سابقه چند صدساله عرصه ادبیات ایران را در حوزه بلاغت و ارائه‌های ادبی، به این فقدان در عرصه نظریه‌پردازی معماری اضافه کنیم، عرصه‌ای نو حادث می‌شود که می‌تواند جولاکنامی نظری در راستای مباحث فرمی و محتوایی در فضای مصنوع باشد. رمز کار خودکی میان گستره‌اندیشیدن خود و تلاش در خودی‌کردن مباحث حوزه زبان‌شناسی در راستای تعریف ماهیتی جدید در استعاره فضایی/ ادراکی که

بر اساس آن، آنچه‌ان که لیکاف بر آن تأکید دارد، استعاره‌ها را از ارائه ادبی و صور کلاسی صرف فراتر نهداده تا به فرآیندی فعال در عرصه شکل‌دهی به فضای معماری تبدیل کند. بر این نسق، استعاره نهایتاً ابزار شناخت و درک پدیده معمارانه خواهد بود، بلکه به‌نوعی مدلی مفهومی را شکل می‌دهد که مجموعه رفتارهای شکل‌دهی‌فضا و تعامل مخاطب با فضا را مدیریت کند. برای روشن‌ترشدن موضوع، فرض را بر این بگیرد که ناخودآگاه ادراکی انسان حائز قابلیتی در درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا و نیز تعبیر و تفسیر



نوا توکلیمهر

شهرساز



عنوان اصلی این‌ یادداشت، ذهن خواننده را ناخودآگاه درگیر چند سؤال خواهد کرد: شهرهای آینده دقیقاً بر اساس چه ویژگی‌هایی به‌خلاقیت و نوآوری به‌مثابه منابع حیات‌بخش خود نیاز دارند؟ و اصلاً چرا خلاقیت و نوآوری؟ چه چیزهایی در شهرهای آینده ارزش محسوب خواهند شد که به‌واسطه ارتقای کیفی و کمّی آنها، ارزش‌های افزوده ایجادشده، حیatemندی شهرهای فردا را تضمین کنند؟

بررسی موضوع را ابتدا از شهرهای آینده شروع می‌کنیم؛ شهرهای بزرگ و کوچک در سراسر جهان، همین اکنون که سرگرم خواندن این متن هستید، در گرداب بر تلاطم یک چالش عظیم گرفتارند: چالش تغییر و درگرددسی! اندازه این تغییر با رخدادهای ناشی از انقلاب صنعتی در شهرها نهایتاً قابل مقایسه است، بلکه باید گفت به‌مراتب وسیع‌تر و سریع‌تر قلمروهای خود را در روزها و ماه‌های آینده بسط خواهد داد. این‌گونه، سخن از احتمالات چندسال آینده نیست و ظرف دریافتن نبض شرایط و تغییرات، در مقیاس روز و هفته و ماه تقلیل یافته است!

شهرها در حال واردشدن به یک شبیکه جهانی رقابتند. این شبیکه جهانی در حوزه‌های تولید و بازتولید سرمایه و فرهنگ به رهبری مؤسسات و نهادهای

۳ عنصر یک ساختار متعالی کدام‌اند؟

# استعاره، معنا، هویت



عین، حلال شهر

مجدد پدیده‌های آشنا باشد؛ همچنین در نظر بگیرد که این قابلیت به صورت لابه‌هایی استنباطی از مقایسه مفاهیم قیاسی، استقرایی و انتزاعی با انطباق به روش استعاری مورد طبقه‌بندی قرار بگیرند. توجه داشته باشید که در حال ایجاد تعبیری نو از نحوه کارکرد و برخورد ناخودآگاهمان با جهان پیرامون هستیم. با این پیش‌فرض، نظریه استعاری/ ادراکی او در مورد ما تعبیر معمارانه آن] بایی از رویدادهایی نو را در حوزه معنا، تفکر، شکل و فضا ایجاد می‌کند که به‌نوبه خود می‌تواند ابزاری باشد در عرصه تولید و درک معمارانه.

نکته جالب در این نوع نگاه، ماهیت توجه آن به موضوع قلمروهای متقاطع (cross-domain) در تحلیل تجربه‌های خودآگاه و ناخودآگاه انسانی است؛ به تعبیری استعاری‌کردن نظام مفهومی انسان در حوزه‌ای وسیع؛ از زمان و رخداد ادراک گرفته تا درک روزمره فضای پیرامون. استعاره‌هایی چندانکه، همگی بر پایه مفاهیمی مستدل، گستره‌ای وسیع از استدلال‌ها و تجربه‌های مشترک انسانی را شکل می‌دهند که به قول لیکاف و جانسون نظام مفهومی هرروزه زندگی ما را در کنار توقعات و انتظارات ما نسبت به آینده، پایه‌ریزی می‌کنند. ارائه و نمایش طرح معماری با تولید آنچه منجر به بهترین می‌شود، موضوعی است که می‌تواند از طریق فراگرد طراحی کنترل شود و به تعبیر البرتی، به ارائه کرامت معنوی حریف معماری بپردازد. فراگرد طراحی متشکل از مجموعه‌ای عملیاتی است که از آن ممکن است مدلی تولید و نهایتاً منجر به آفرینش اثر شود؛ البته راهی منحصربه‌فرد برای پیشبرد این فراگرد وجود ندارد؛ پیشبرد فراگرد طراحی عموماً از جزء به کل بوده که لزوماً به معنای دنبال‌کردن یک روش نیست. حتی اگر ما روش روند طراحی را جاده‌ای یک‌طرفه از سمت اسکسپدی‌های مقدماتی به نقشه‌های اجرایی در نظر بگیریم (فراگرد خطی تولید اوپن] این امر همیشه به صورت امر بدیهی جلوه نمی‌کند. آنچه لیکاف و جانسون بر آن تأکید دارند ا‌جالب اینکه خیلی هم به درد توسعه بحث ما می‌خورد، ت سری بحث استعاره بر تمامی جزئیات روزمره است؛ به نحوی‌که بر مرادوه ما با جهان اطراف و جزئیات تعاملات انسانی سیطره افکند و طرحی نو در نظام مفهومی ما ببیناند. انکار با پذیرش نگاه لیکاف و جانسون تمام سکنات زندگی روزمره و تجربیات ادراکی منطو به آنها یکسره مرتبط با مقوله استعاره شده و این البته چیز خوبی است. حال اگر از خودمان جدا کرده در یادداشت‌های کنش‌ناش می‌بیشتر در این بحث سعی خواهد شد به امکانات عملی‌تر مقوله استعاره در تولید و درک فضای مصنوع و نیز تأثیرات متقابل میان گستره حادث از آن پرداخته شود. با نگاهی به سند چشم‌انداز ۲۰ساله کشور و نیز برنامه‌های توسعه، حفظ ارزش‌های فرهنگی و تاریخی و هویت‌بخشی به شهرها و مراکز جمعیتی قرار است که در اولویت قرار بگیرد، به نظر می‌رسد برای رسیدن به این اهداف، تغییرات عمده در نگرش مسئولان و متولیان شهرسازی و معماری کشور و نیز مدیریت‌های شهری ضروری باشد. فضای کالبدی، آنجایی که عرصه سازگاری فرد با محیط انسانی و فرهنگی اطراف را در جایگاه عاملی مشارکت‌دهنده فراهم می‌کند، آنچه و اینکه به این فضا شکل می‌بخشد، اهمیتی ملی به خود می‌گیرد و البته نتیجه چیزی نخواهد بود جز نیازهای واقعی و طبیعی همین محیط و در سرسلسله آنها تعاریف فرهنگی/اجتماعی آن. در این راستا وظیفه اجتماعی معمار، در مقام مسئولان و متولیان شهرسازی و معماری کشور و نیز سرمایه‌گذار در جایگاه شخصیتی مسئول که باید از این روند حمایت کرده و زمینه همدلی را فراهم کند، به‌راستی شایسته تأمل است؛ از طرف دیگر، اتحاد جامعه به‌عنوان کاربرانی هستند که باید مانند ساحت‌های دیگر فرهنگی/اجتماعی، در مقام مخاطب معماری، با نظارتی هوشمند جویای حق انسانی و شهروندی خود در محیط مصنوع باشند و مراتب توازن تولید ارزش‌های ماندگار فرهنگی و سود اقتصاد را در عرصه ساخت‌وساز فراهم کنند و نهایتاً مسئولان شهری با تعریف معیارهایی بر جریان این تعامل نظارت داشته باشند.

## معماری

ادامه از صفحه ۱۱

### اعتدال جان ایرانی

اتفاق در دورانی که بیشترین اختراعات و اکتشافات و تصانیف علمی- و عمدتاً در ریاضیات و علوم پایه- به ظهور می‌رسند، پیش‌ترین زایش‌ها و جهش‌های فلسفی و حکمی را نیز شاهدیم و همان‌گونه که زکریای رازی با آزادی محض و بی‌هیچ قیدوبندی، اندیشه‌های خود را در نفی ضرورت ادیان، طرح می‌کند، در همان دوران هم ابوریحان بیرونی در الاثارالباقیه دقیق‌ترین تریسیم از دستگاه گردش خون انسان را چند قرن پیش از ویلیام هاروی ترسیم کرده و در همان زمان که ابن‌هیثم با گنشودن پرتویی به زاویه تابش و اصول تاریکخانه و اختراع ذره‌بین، پدر عکاسی و بزرگنور و عسلی و سینما می‌شود، ابن‌مسکویه سرگرم تدوین نظریه نفس است و ابن‌سینا حکمت و الهیات شفا را می‌نویسد و خیام، مطالعاتش را در باب اصل پنجم اقلیدس سامان می‌دهد، فارابی از حدوث و قدم عالم می‌گوید و ابوشکور بلخی و ابوطیب مصعبی و رودکی هم روایتگر انسان- همین انسان طبیعی موجود و در کل شهر را [در معنای منفی کلمه] متأثر می‌کند. هویت معماری ایران از یک طرف با مؤلفه‌های فیزیکی آن و از طرف دیگر با محتوای معنوی خود، تعاملی تام و تمام دارد. به‌عنوان مثال، اصولا نمی‌توان آثار معماری را آن‌چنان که بعضی ناظران سانی‌مانتالیست و «ناراضی بالفطره» می‌انگارند(ا به‌منابه قارج‌های بونئی و فولادی و ناپودکننده شهر ایرانی تلقی کرد و فناوری تولید معماری و بلندمرتبه‌سازی و… را معضل دانست و درعین حال انتظار داشت که هویت معماری ایران با شخصیتی مستقل و تأثیرگذار در جهان مطرح شود. باین‌همه آنچه «سوئالتاری‌خام» می‌نامیم، به‌طرفه‌العینی قلم رد به لزوم رشد و توسعه مقوله ساخت‌وساز کشیده و دم از حیاط‌های بزرگ با حوض‌هایی مملو از ماهی‌های قرمز می‌زند [نگارنده با این رویکرد مشکلی ندارد؛ ولی تعبیر روزآمد این رویکرد جواب‌جوی مسائل امروز ما خواهد بود]. هنگامی که مدتی می‌تواند زیرتاین آثار دست‌ساز [به طور مثال فرش] را بسازد؛ اما همین سباق را دربره معماری به کمال نمی‌رساند، قطعاً یک جای کار می‌لنگد؛ باید گفت در زمینه فرهنگ، درک و تولید معاری در کنار مدیریت و طراحی شهری روزآمد باید به بالاترین سطح فناوری و علم روز مجهز باشد و ساخت‌وساز در آن منتج به کنشی رو به آینده بوده، گذشته برمنشا الهامی تجربیات و هویت است و آینده جولاکناه اندیشه‌های والای یک ملت پیشرو، آن‌چنان که روزی آثار دوره ما نیز مایه مباحث فرزندان‌مان باشد.

لیکاف و جانسون با مطرح‌کردن فراگردی به نام مِینِگ [نقشه‌برداری یا نگاشت (mapping)]، بین نظارهای قلمرو مبدأ و مقصد به ترتیبی عینی معماری می‌توانند به تولید گزاره‌هایی ادراکی منجر شود که بر پایه روابط مفهومی قلمروهای اشاره‌شده شکل گرفته‌اند. در یادداشت‌های کرینیه‌ها با کنش‌ناش بیشتر در این بحث سعی خواهد شد به امکانات عملی‌تر مقوله استعاره در تولید و درک فضای مصنوع و نیز تأثیرات متقابل میان گستره حادث از آن پرداخته شود. با نگاهی به سند چشم‌انداز ۲۰ساله کشور و نیز برنامه‌های توسعه، حفظ ارزش‌های فرهنگی و تاریخی و هویت‌بخشی به شهرها و مراکز جمعیتی قرار است که در اولویت قرار بگیرد، به نظر می‌رسد برای رسیدن به این اهداف، تغییرات عمده در نگرش مسئولان و متولیان شهرسازی و معماری کشور و نیز مدیریت‌های شهری ضروری باشد. فضای کالبدی، آنجایی که عرصه سازگاری فرد با محیط انسانی و فرهنگی اطراف را در جایگاه عاملی مشارکت‌دهنده فراهم می‌کند، آنچه و اینکه به این فضا شکل می‌بخشد، اهمیتی ملی به خود می‌گیرد و البته نتیجه چیزی نخواهد بود جز نیازهای واقعی و طبیعی همین محیط و در سرسلسله آنها تعاریف فرهنگی/اجتماعی آن. در این راستا وظیفه اجتماعی معمار، در مقام شخصیتی خلاق که باید این روند را شکل دهد؛ سرمایه‌گذار در جایگاه شخصیتی مسئول که باید از این روند حمایت کرده و زمینه همدلی را فراهم کند، به‌راستی شایسته تأمل است؛ از طرف دیگر، اتحاد جامعه به‌عنوان کاربرانی هستند که باید مانند ساحت‌های دیگر فرهنگی/اجتماعی، در مقام مخاطب معماری، با نظارتی هوشمند جویای حق انسانی و شهروندی خود در محیط مصنوع باشند و مراتب توازن تولید ارزش‌های ماندگار فرهنگی و سود اقتصاد را در عرصه ساخت‌وساز فراهم کنند و نهایتاً مسئولان شهری با تعریف معیارهایی بر جریان این تعامل نظارت داشته باشند.

تقدیس

### معناکاوی فضای مصنوع به واسطه دانش

**نگین نجار ازلی** - معمار و پژوهشگر معماری

در مقاطع مختلف و متفاوت تاریخ ما، شهرهایی مختلف با خصوصیاتی کاملاً متفاوت نمایانگر اندیشه و روحیه ایرانی و قدرت برد و شعاع و تلاؤو آن بوده است. برای مثال قزوین در دوره صفوی، مرکز تحکرات افراطی سیاسی بوده [همان افراط‌گرایی که سبب ایجاد قلعه الموت و داستان‌های پس از آن شد، در دوره حکومت مغول‌ها، تبریز تجلی‌گاه اندیشه ادغام و همگونی مردم، خاصه آن دسته از کسانی بود که غیر از مناطق دیگر آذربایجان، به این نقطه مهاجرت کرده بودند. تقابل دو اندیشه شیعی و سنی، هویت بیگانه، آداب و رسوم و سنت‌های به‌مراتب بیگانه‌تر خود را در آن سرزمین رواج دادند. با شروع قاجاریه تهران چنان شهری شد که مردم گشاده‌روی آن، مظهر روح ایرانی شدند. اگر در گوشه‌ای از تهران نمادی دیدید که مردم را از طیف‌های مختلف به دور هم جمع می‌کند، سبب اتحاد آنها می‌شود و فریاد آنها را برای استقلال و آزادی به عرش می‌رساند، دورانی را به یاد می‌آوریم که میدان تبدیل به معادگاهی شد برای انقلاب و تغییر هر آنچه پای‌بستش بر ظلم باشد و درادامه تغییر چهره تهران و ایران. اگر چنین میدانی با چنین نشانه‌ای وجود نداشته باشد، باید آن را ساخت. همان‌گونه که به‌یادکردن ارگ علیشاه، مشروطه‌خواهان و داوطلبان را برای شرکت در جنگ تمامیت‌خواهی و حفظ هویت، بسیج می‌کند، دوران گذشته و تبریز مآله‌آرد را به خاطر می‌آورد، میدان آزادی یادآور عصری است که می‌تواند «کل ایران» و نه‌تنها «تهران» نامیده شود. این چنین نیست که تحولات فضایی همیشه متأثر از تحول در عناصر فناورانه شکل‌دهنده فضا بوده باشد؛ این تحولات هرچند به عنوان ابزار برای بیان معمارانه کارایی ماهوی خود را داشته‌اند ولی آنچه در این نوع نگاه فناوری‌مدار همواره به فراموشی سپرده می‌شود، مهم‌ترین بخش کنش انسانی یعنی تفکر و اندیشه است. بسیار ساده‌لوحانه می‌نماید که پیشرفت معماری در معنای متعالی شکل‌دهنده فضایی آن (که بعضاً حتی تکیه بر تقدس و سرچشمه‌گیرنده از اندیشه‌والای انسانی در جایگاه هنری آن است)، به مسائلی مانند اختراع قوس آجری، اختراع کنبُد، یا اختراع چهار طاقی و… (نچنان که بعضی دوست دارند بیباورانند) منوط شود؛ چراکه، صرف‌نظر از اینکه مواردی این چنینی خود منشعب از تفکر انسانی است، قسمت عمده بار پیشرفت بیان و انتقال مفاهیم در فضا در سایه تعالی‌جویی فطری انسان و جست‌وجوگری ذاتی وی در راستای شناخت حقیقت شکل گرفته است. بی‌انصافی است که حتی دربراه معماری مدرن نیز تولید صنعتی فولاد ساختمانی و بتون مسلح را دلیلی بنیادین در بیان معمارانه این نوع نگاه بدانیم و از روند شکل‌گیری چند صدساله اندیشه‌های خردگرایانه به طرفه‌العینی چشم ببوشیم.

باید گفت آنچه امروزه محتوای اطلاعات و در معنایی فراخ‌تر جوهره اصلی «دانش روز» را شکل می‌دهد، نمی‌توان در دنیایی یافت که انسان بدون آگاهی از گذشته و چگونگی شکل‌گیری هویت و معنا در آن به زیست ادامه می‌دهد. شاید بد نباشد در اینجا گزیری بزینم به سخن داریوش شایگان. او در بخشی از نوشته



خود به نام «در جست‌وجوی فضاهای گمشده» اشاره می‌کند که درک پاریس دوران هوسمان آژرز آوژن اوسمان یا هوسمان، ۱۸۰۹ – ۱۸۹۱، طرح شهری فرانسوی است که به خاطر طرح نوسازی پاریس مشهور است] بدون توجه به آرمان‌های امپراتوری که شالوده آن را تشکیل می‌دهد، امکان‌پذیر نیست. همچنین معماری بلاشکو «رینگ اشتراس» وین اخیابانی که چون کمربندی منطقه مرکزی وین را دربر گرفته است، بدون در نظرگرفتن نقش بورژوازی با ارزش‌های والای آن، یعنی حقوق و فرهنگ، غیرممکن است. اگر دوران پیشامدرن را دوره‌ای بدانیم که شهر با تکیه بر پیشینه اسطوره‌ای خویش ساختار یافته و معنا می‌یافت، در دوران مدرن شخصیت مرکزی از شهرها گرفته و الگوی روایی شهرها حذف شد؛ مسئله‌ای که باعث بروز خلأ و کاستی در زمینه یا بافت پایدار شده و در ادامه در ذهن فهمنده شهری موجب الفای ناپایداری می‌شود. حال سوآلی مطرح می‌شود: در دنیای امروزی چگونه می‌توانیم معنا را به معماری جدیدمان بازگردانیم؟!

نشانه‌ها هرچند واقعیت را به طور تمام‌وکمال بازنمایی نمی‌کنند [و حتی در مواردی ممکن است به صورت عمدی آن را بیبوشانند]، اما از واقعیت نیز هرگز گسته نبوده‌اند. در این معنا رابطه میان این دو را می‌توان رابطه‌ای دیالکتیکی نامید. شهرسازان و معماران معاصر می‌کوشند تا در عین حال که بر ماهیت غیرنماینانه اندیشه نمادین تأکید می‌کنند، از طریق بررسی نشانه‌ها و چگونگی انتقال اطلاعات به وسایله آنها، روابط شهری نوین را درک کنند. مادامی که زبان‌های نمادین تجربه اجتماعی را به رمز درمی‌آورند [و خود بخشی از آن تجربه هستند]، استفاده از تحلیل دانش‌مدار و دانش‌بنیان چه‌بسا ما را در آفرینش این هویت منطبق با امروز و آینده یاری رسانند. کوتاه سخن اینکه رابطه میان فرهنگ و شهر مانند رابطه بین آزادی‌خواهانی است که با قطعیت وارد میدان شده و بنایی را که علیه هویت مردمی ساخته شده بدل به یک عنصر آزادی می‌کنند.

خلاصیت و نوآوری؛

## نیروهای حیات‌بخش شهرهای آینده

فراملیتی، بر پایه قوی و فراگیری به‌تام فناوری اطلاعات و ارتباطات و دیجیتالیزه‌شدن امور استوار است. در این درگونی غیرقابل‌تصور در مقیاس جهانی، همه شهرها ناگزیر از ارزیابی و بازنگری جایگاه و موقعیت خود در این شبیکه جهانی هستند. به‌این‌ترتیب می‌توان پذیرفت اداره و توسعه شهرهای امروز که شتابان به‌سوی آینده‌ای نامشخص در حال حرکتند، حتی با منابع و مبانی و چارچوب‌های نظری مربوط به نیم‌قرن گذشته، کارآمد و مؤثر نخواهد بود.

منابع رشد جدید و رویکردهای متفاوت با چارچوب‌های نظری و اقدامات قبل، به‌سرعت نیازمند کشف، شناخت و به‌کارگیری هستند. اقتصاد امروزه چنان باورنکردنی به حوزه‌های جدیدی نفوذ می‌کند که تعریف زیرساخت‌های شهرهای آینده را دچار تحول کرده است. مهم‌ترین این زیرساخت‌ها، سرمایه‌ها، اجتماعی و فرهنگی با عنوان زیرساخت نرم است.

اگرچه اهمیت چنین سرمایه‌ای از دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی تاکنون در اصول توسعه‌ی پایدار مورد شناسایی واقع شد، اما به نظر می‌رسد این‌گونه جدی و مصمم که اقتضای شهرهای خلاق آینده حکم می‌کند، هنوز ساخته و پرداخته نشده است. اگر پارادایم شهرهای دیروز، شهرهای مهندسی‌سده‌های بوده است که روی

محسوب می‌شود، در همان زمان در جامعه دیگر مورد نیاز نباشد یا راه‌های تحقق‌پذیری آن و بالطبع، توجیه بهره‌برداری از آن، از هیچ روند مشابهی پیروی نکند و به‌این‌ترتیب اصلاً خلاقیت تلقی نشود.

به‌این‌ترتیب می‌توان ثابت کرد که «خلاقیت» و «نوآوری» به‌گونه‌ای ماهوی از قابلیت‌های فرهنگی و کشف استعداد‌های موجود در جامعه، نشئت می‌گیرند. فراگرد خلاقیت و نوآوری، فراگردی است توأم با تفکر؛ توانایی‌ای است برای هوشجوی همان زیرساخت‌های جدیدتر و حتی بیان دوباره آن با ظیفی کاملاً وسیع‌تر راه‌حل‌های احتمالی. باید در نظر داشت دستیابی به این درجه کیفی تصمیم‌گیری و روش‌های حل مسائل با وجود حجم انبوهی از داده‌ها، اطلاعات و دانش قابل درک‌آوری در حوزه‌های بسیار متعدد دانشی، آن را نیازمند مجهزشدن به فناوری‌های روز جهان در امر مدیریت اطلاعات، ارتباطات و دانش کرده است.

ناگزیریم بپذیریم که امروزه در حوزه معماری و شهرسازی، چه در سطح مطالعات و پژوهش، چه در سطح مدیریت و حکمروایی شهری، روابطی بسیار مستقیم و بدیهی بین شناخت «تفکر طراحی»، «مدیریت دانش و نوآوری» و «فناوری‌های نوین» وجود دارد. همین درک از الزامات شهرهای آینده،

شروع خوبی برای آسیب‌شناسی شهرهای امروز و رفع کاستی‌های آن برای حرکت به‌سوی شهرهایی است که به معنای کامل خلاق و دانش‌محورند. مهم‌ترین جزء این شهرها نیز شهروندانی خلاق، هوشمند و حافظان شهرهای پایا هستند.